

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| بشف زار کند گلشن تجلیل را | |
| دامر بخت بکف دارد دل مجور ما | دانه خویش از دبان برق کبر و نور ما |
| ساده لوحی گشت ما را جاره داغ بگر | شده صفای کینه ظاهر هم کافور ما |
| باغ را خوش آب رنگ از چشم کران داده | خنده کل را رنگ بخت دل بر شور ما |
| عمر ما باشد ز قبض ناتوانی جاودان | دارد از خاک سلیمان سر چشم نور ما |
| گفت ایام ما را صاحب اواز که کرد | حاکم چنین شد غبار خاطر فغفور ما |
| بجس از اهل دل تصدیق حرف ما | گشت چوب دار سبز از کریم منفور ما |
| گشت در افش مطلب بیشتر گشلی | شد بیابان مرگ در دست سلیمان |
| شوکت از جور فلک ملک دل باشد حواء | |
| اب این فیروزه شد سیلاب نیشابور ما | |
| میزند زلف کج نیش ک سنبل را | میکند کوشه نشین طرف کلاه استلا |
| غیر یک سیه به نیت سرباهی ترا | جنش کوشه ابروست خم کاکل را |
| حسن را چون بدل افند هوس محبت | کل سر اغ از سر بارار کند بلبل را |
| میرد گریه من همه خود گردون را | |
| سیل بر زور کند موج تصور بل را | |
| من و لسی لری ناب میخورد اینجا | ز زهر چشم صبح اب میخورد اینجا |
| زاقاب قیامت خلاص با دمی | کدی بجلوه مهتاب میخورد اینجا |
| بود بدید چو زنگان کسی غم بر کند می | بطلاق ابروی احصاب میخورد اینجا |
| برود چشمه نصیب کسی بود کوشه | لذات حیف قصاب میخورد اینجا |

| | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| طلوع صبح امیدم بیاض دیده رماند | که صف بستد چون زنگان بگوشن طلوع |
| سید صبح چراغ اهل دل را میکند روشن | زفتک سوخته شب تازه کردد داع کوش |
| نمی بینم بدست بهجس سر نشسته صحبت | ز بس چون چشم سوزن تنگ افکوش |
| کند قبض چو نشی صاحب معنی سخنور را | هم آید و مضرع چون هم می آورد لبها |
| بهم تقوی معنی بخنان بکنند شو | |
| که توان فرق کرد از صاف مشرب ورد | |
| فلک طاقت نمی دارد نگاه کرم مرد ترا | ز برق چشم سیران اش افند این سیران |
| ز جبین لفا و صد کاروان مشک می آید | لیندای زلف جوان سخن بندارستان |
| کل محبوب او چون برده از رخ رانده | سند زنگان بلبل جاردیو اکلستان |
| بنهم او کشیدم او سر داز دل چه دانستم | که سردی میشود از شعاع کافور این شستان |
| زناکت تقدردارد که از کرد نگاه من | برخ چون سایه زنگان خود جو با نده |
| فغانی سر کون ای زخم در زخم چون آتش | دماغ از تهل آواز مطرب سوخت دنیا |
| چو بنود حسن باطن زمین ظاهر چه کائنات | بهر تصویر یوسف می کشی یوار ز نازنا |
| ملک عشق میر و بد کل ز من زمین کوی | |
| بود مشرق دبان جاه انجام ماه کفانرا | |
| زنت نشاند به جاکسته اش کل را | شکسته حلقه زلفت مللستیم را |
| کسی بوی حقیقت شنیده میداند | که از کلاب بر شمشاد خاک بلبل را |
| مکن ز دست علم اندیشه کرم رفتن | ز کرد با دجه غم سخته تو کل را |
| حبال حبل نوحون آورد بدل شوکت | |

بشف